

جایگاه «دل» در معرفت‌شناسی دینی پاسکال

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۳/۲۵

دکتر عبدالرسول کشفی*

سیاوش اسدی**

چکیده

پاسکال، در باب نظریه‌های توجیه معرفت‌شناختی، حامی «نظریه مبنایگروی» است. از منظر او، باورهای پایه بر سه قسم‌اند: باورهای پایه تجربی، باورهای پایه ریاضی، و باورهای پایه دینی. پاسکال، توجیه باورهای پایه تجربی را از طریق «تجربه» و توجیه دو قسم ریاضی و دینی را از طریق منبعی موسوم به «دل» می‌داند. این مقاله می‌کوشد با واکاوی آثار پاسکال، جایگاه «دل» را در اندیشه پاسکال، در مقام توجیه باورهای پایه ریاضی و دینی، به خصوص باورهای دینی، نشان دهد؛ و بدین وسیله، تقریری روشن از معرفت‌شناسی او ارائه کند. همچنین می‌کوشد تا معلوم سازد از منظر پاسکال، تفاوت دل با عقل چیست؛ و چرا پاسکال در نظام معرفت‌شناسی خود، دل را به جای عقل به کار گرفته است.

واژه‌های کلیدی

پاسکال، دل، باور ریاضی، باور دینی، معرفت‌شناسی

a_kashfi@yahoo.com
siavash_assadi2000@yahoo.com

* دانشیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه تهران
** دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

برای آن‌که باور به یک گزاره، معرفت تلقی شود، آن باور باید موجه^۱ و صادق^۲ باشد. درباره چگونگی توجیه یک گزاره، میناگروی^۳ یکی از مهم‌ترین نظریه‌های است. بر اساس این نظریه، باورهای انسان بر دو گونه‌اند: پایه^۴ و غیر پایه^۵.

باورهای پایه، باورهایی هستند که زیربنای باورهای دیگر می‌باشند و توجیه آن‌ها، برگرفته از باورهای دیگر نیست؛ بلکه منابع پنج‌گانه ادراکی، یعنی ادراک حسّی، عقل، درون‌نگری، حافظه و گواهی، توجیه‌کننده این باورها هستند. اما درباره باورهای غیر پایه باید گفت که توجیه این باورها، مستقیم یا غیر مستقیم، به مدد باورهای پایه است.

درباره این سؤال که باور پایه چیست؟ و چگونه توجیه می‌شود؟ میان دانشمندان اختلاف حاصل شده و همین اختلاف، منشأ به وجود آمدن گرایش‌های گوناگون میناگروی شده است. با توجه به دوره زمانی حیات بلز پاسکال^۶ و به استناد آثارش، معرفت‌شناسی او در چارچوب نظریه میناگروی قرار می‌گیرد (Clark, 2003, p.105). بنابراین برای بررسی معرفت‌شناسی پاسکال، باید چیستی و چگونگی توجیه باورهای پایه را در آثار او مورد مطالعه قرار دهیم.

پاسکال، به سه نوع باور پایه معتقد است: باورهای پایه تجربی، ریاضی و دینی. او، در توجیه باورهای پایه ریاضی و دینی، به منبعی به نام «دل»^۷ استناد می‌جوید که بررسی آن، محور اصلی این مقاله است. با توجه به این موارد می‌توان گفت مسئله اصلی این مقاله، چگونگی توجیه باورهای پایه ریاضی و به خصوص دینی، توسط «دل» و کاربرد آن در تبیین ایمان‌گروی پاسکال است. ضمن این‌که برای رسیدن به این مطلب، باید منظور از مفاهیمی چون «ایمان»^۸ و «باور دینی»^۹ نیز روشن گردد. اما به طور جزئی‌تر، می‌توان مسائل مورد بحث مقاله را به صورت زیر عنوان کرد:

- (۱) از دیدگاه پاسکال، باورهای پایه کدام‌اند؟
- (۲) نقش «دل» در توجیه باورهای پایه چیست؟
- (۳) چه ارتباطی میان نقش معرفت‌شناختی «دل» و «ایمان‌گروی»^{۱۰} پاسکال وجود دارد؟
- (۴) ربط و نسبت «دل» با «اراده» از دیدگاه پاسکال چیست؟
- (۵) با توجه به نزدیکی مفهوم «دل» با «عقل شهودی»^{۱۱} یا «چشم نفس»^{۱۲} (به تعبیر افلاطون)، چرا پاسکال ترجیح داده است که در بیان دیدگاه خود، از مفهوم «دل»

استفاده کند؟ به دیگر سخن، کدامین نارسایی در مفهوم «عقل» وجود دارد که مفهوم «دل» آن را برطرف می‌کند؟

در ادامه، سعی می‌کنیم با استناد به آثار پاسکال، برای هر یک از این پرسش‌ها، پاسخ مناسبی ارائه کنیم. برای رسیدن به طرحی روشن از نقش «دل» در توجیه این باورها، ابتدا انواع باورها از منظر پاسکال مورد بررسی قرار می‌گیرند و پس از آن، به توضیح نقش دل در توجیه باورهای ریاضی و دینی پرداخته می‌شود. در ضمن بررسی باورهای دینی، بحث از چیستی ایمان و ایمان‌گرایی پاسکال به میان می‌آید و به چالش‌های موجود در آن، با توجه به نقش دل در توجیه باورهای دینی، پاسخ داده می‌شود. در قسمت انتهایی مقاله نیز می‌کوشیم تا علل استفاده پاسکال از مفهوم دل به جای اصطلاحات و مفاهیم مشابه آن را مورد واکاوی قرار دهیم.

۱. انواع باورهای پایه در نظر پاسکال

پاسکال در مبنای خود، به نوعی تکثر در باورهای پایه معتقد است و متناسب با سنخ هر باور، توجیهی برای آن ارائه می‌دهد. سه نوع عمده باور که نزد پاسکال اهمیت ویژه‌ای دارند عبارت‌اند از: باورهای تجربی، باورهای ریاضی و باورهای دینی. مسلم است که پاسکال، انواع دیگر باورها را مردود نمی‌داند، اما شاکله کلی معرفت‌شناسی او، بر این سه نوع باور مبتنی است. دلیل این امر را می‌توان در توجه خاص او به مرزبندی بین علوم طبیعی، ریاضی و دینی جست‌وجو کرد که خود، مدلول روش‌شناسی دقیق پاسکال، در هر یک از این علوم است.

۱-۱. باورهای تجربی

منظور از باورهای تجربی، باورهایی هستند که در ادراک حسی ریشه دارند. پاسکال، نمونه مهم این نوع باورها را باور به گزاره‌های علوم طبیعی می‌داند که تنها منبع توجیه کننده آن‌ها تجربه است. او از تجربه چنین یاد می‌کند:

«تجربه، یگانه اصل علم طبیعت است.» (Pascal, 2001a, 25)^{۱۳}

البته تجربه‌ای که در نظر پاسکال توجیه کننده این گونه باورهاست، علاوه بر مشاهدات و ادراکات حسی خام، شامل آزمایش‌های متعدد و برنامه‌ریزی شده نیز هست؛ اما آنچه در مرحله جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از آزمایش‌ها به دست می‌آید، باورهایی غیر پایه می‌داند که بر باورهای حاصل شده از تجربیات حسی مبتنی می‌باشند.

پاسکال خاطر نشان می‌کند به دلیل محدودیت‌های تجربه حسّی، باورهای پایه تجربی همواره در معرض تغییر و تصحیح قرار دارند و با تغییر باورهای پایه، در باورهای روبنایی نیز تغییر حاصل می‌شود (Pascal, 2001a, 27). بنابراین پاسکال باور به گزاره «الماس، سخت‌ترین اجسام است» را موجّه نمی‌داند؛ بلکه باور به گزاره «الماس، سخت‌ترین جسمی است که تاکنون شناخته شده است» نزد او موجّه می‌باشد و صادق تلقّی می‌شود. از این رو، در حیطه علوم طبیعی می‌توان پاسکال را یک استقراگرای تامّ دانست (Pascal, 2001a, 27)؛ که مبنای او در این حوزه خاص، مبنای خطاپذیر است.

اگر چه پاسکال در این باره فقط به گزاره‌هایی اشاره می‌کند که در چارچوب یک علم خاص (مثل فیزیک) جای دارند، اما می‌توان دیدگاه او را به کلیّه باورهای تجربی تعمیم داد؛ یعنی می‌توان گفت: در توجیه باورهای تجربی پایه مانند «این گل خوش‌بو است» یا «آن برگ سبز است»، پاسکال ادراک حسّی را توجیه‌گری مناسب و البته خطاپذیر می‌داند. به عنوان مثال، ما در باور به گزاره «این گل خوش‌بو است» موجّه هستیم؛ چون خوش‌بویی این گل را به ادراک حسّی تجربه کرده‌ایم. هر چند ممکن است چند لحظه دیگر، این گل خوش‌بو نباشد یا هم اکنون، در حس بویایی ما خللی پیش آمده باشد.

۲-۱. باورهای ریاضی

از نظر پاسکال، باورهای پایه ریاضی خطا ناپذیر و متقن هستند (Pascal, 2008a, 18). او مظهر تام عقل را در علم هندسه^{۱۴} می‌بیند؛ اما زمانی که درصدد تبیین و کندوکاو مبادی علم هندسه برمی‌آید، درمی‌یابد که قضایای اصلی و مبادی این علم اثبات نمی‌شوند، بلکه به شهود ادراک می‌شوند. پاسکال قوه‌ای را که حقایق را بی‌واسطه شهود می‌کند، «دل» نام می‌نهد. به عبارت دیگر، دل را نوعی غریزه عقلانی می‌داند که در اعماق سرشت انسان ریشه دارد (Pascal, 2008b, 282).

دل، نامتناهی بودن اعداد، فضای سه بعدی، زمان، طول، عرض و برابری و ... و قضایای پایه ریاضی را با شهود و به صورتی اشراق‌گونه درمی‌یابد؛ و عقل استدلالی،^{۱۵} با تحلیل، ترکیب و استنتاج از آن‌ها، به قضایای جدید و متنوعی دست می‌یابد. او، برای تعریف ناپذیر بودن مفهومی مانند زمان، توضیحات زیادی می‌دهد و در نهایت نتیجه می‌گیرد که نمی‌توان امری مانند زمان را به صورت منطقی تعریف کرد یا آن را از

فرهنگ لغات فهمید؛ بلکه ادراک آن، امری ذاتی و درونی است (Pascal, 2001b, 28-36). دل حوزه‌ای است که در آنجا، عقل استدلالی با امری فوق تعریف و برهان روبه‌روست و در تعامل با آن، مکمل خویش را برای ساختن ریاضیاتی یقینی می‌یابد.

۳-۱. باورهای دینی

به دلیل این‌که کلیسای قرن هفدهم فرانسه، یعنی کلیسای زمان پاسکال، پیرو کاتولیسیسم رومی بود، باید باورها و عقاید دینی پاسکال را ترکیبی از عقاید شخصی او و آموزه‌های آیین کاتولیک رومی دانست و از سنتز نظریات او و این آموزه‌ها، به فهم دقیق‌تری از ایده‌های او درباره باورهای دینی دست یافت (Caillet, 2003, p.23).

در دیدگاه پاسکال، این دسته از باورها، مهم‌ترین نوع باورها محسوب می‌شوند. اهمیت باورهای دینی نزد او چنان است که معارف دیگر، در مقابل آن‌ها بسیار کم‌اهمیت و رنگ باخته‌اند. او، فقط این گونه باورها را شایسته انسان می‌داند و انواع دیگر معارف را بی‌ثمر و دور از طریق سعادت معرفی می‌کند؛ چنان‌که به فرما،^{۱۶} ریاضی‌دان فرانسوی، چنین می‌نویسد: «به عقیده من، هندسه عالی‌ترین مرتبه روح و زیباترین دل‌مشغولی‌های این دنیاست. با این وجود، چنان بی‌ثمر است که من نمی‌توانم میان کسی که فقط یک هندسه‌دان است و یک کارگر ماهر، تفاوتی قائل شوم». این ارزیابی به ظاهر متناقض از هندسه، برای مردی که به عنوان یک ریاضی‌دان بزرگ شناخته شده، از مواردی است که تردیدهای پاسکال را در باب دانش انسانی نشان می‌دهد (Khalfa, 2003, p.122).

۲. نقش دل در توجیه باورها

۱-۲. نقش دل در توجیه باورهای ریاضی

درباره باورهای ریاضی باید گفت که مبنای پاسکال در این حوزه خطا ناپذیر است. اما عقل ضامن اصلی این یقین نیست؛ بلکه شهودهای دل، توجیه‌کننده ایقان ریاضیات و مؤید وثاقت آن است. باورهای پایه ریاضیات، به گونه غیر باوری بر آنچه دل شهود می‌کند، استوار هستند. به عنوان مثال، برای باور به این گزاره که «از نقطه خارج از دو خط متناظر، یک صفحه موازی با آن دو خط می‌گذرد»، دل ادراکی شهودی از نقطه، خط و صفحه و نامتناهی بودن صفحه و فضا دارد که این ادراکات، باورهای پایه را می‌سازند. آنگاه به کمک عقل می‌توان باورهای جدیدی را یافت و این مسیر را تا نیل به باور یاد شده ادامه داد. لذا منبع توجیه‌کننده باورهای پایه در این مثال، «دل» است.

البته باید دقت داشت که پاسکال، برای این روش برهانی، حوزه محدودی قائل است. عقل استدلالی تنها می‌تواند باورهای ریاضی پایه را برای حصول به دیگر باورهای ریاضی به کار گیرد؛ اما توجیه باورهای تجربی با این روش امکان‌پذیر نیست. همچنین روش برهانی در توجیه باورهای دینی نیز ناکام است. از دیدگاه پاسکال، عقل استدلالی در حیطه باورهای دینی عملاً کارایی ندارد و حتی ممکن است موجب فساد آن‌ها شود. لذا روش برهانی (هندسی) به حصول و توجیه باورهای ریاضی مختص است. پاسکال، به جای این که خدا را با ریاضیات (روش برهانی) ثابت کند، ریاضیات را با خدا قوام می‌بخشد.

۲-۲. نقش دل در توجیه باورهای دینی

پاسکال، در باب توجیه باورهای دینی نیز به دل استناد می‌جوید؛ اما در مرتبه‌های بالاتر و در نسبت با ایمان و نه عقل استدلالی. سؤال این است که آیا عقل استدلالی می‌تواند انسان را به معرفت خداوند، آن هم «خدای ابراهیم و اسماعیل و یعقوب» رهبری کند؟ پاسکال صریحاً به این پرسش پاسخ منفی می‌دهد و تصریح می‌کند «دل است که خداوند را ادراک می‌کند نه عقل» (Pascal, 2008b, 278). برهان‌های عقلانی نمی‌توانند به خودی خود عقیده‌ای ثابت (نه دانشی ثابت) را درباره خداوند ثابت کنند (Moriarty, 2003, p.155). پاسکال، اندیشه برهانی را تمسخر فلسفه می‌داند (Pascal, 2008b, 4)؛ و معتقد است یک ساعت زحمت تفکر، به داشتن کل دانش فلسفه نمی‌ارزد (Pascal, 2008b, 79). در این حوزه است که او به معارضه با عقل استدلالی برمی‌خیزد. این معارضه با عقل و روش برهانی در معرفت‌شناسی پاسکال، به محدودیت‌های عقل باز می‌گردد. وی بر این باور است که عقل استدلالی محدود، هیچ‌گاه نمی‌تواند توجیه‌کننده مناسبی برای باور به وجود خدا باشد. روش برهانی، برای توجیه چنین باورهایی بی‌فایده و فاسد است (Pascal, 2008b, 581)؛ و فقط نادان‌ترین مردم در پی چنین توجیهی برای باور به وجود خدا هستند (Pascal, 2008b, 466). حتی آن مرتبه از دل که مبادی هندسی را ادراک می‌کند، نمی‌تواند به ادراک خداوند نائل شود (Pascal, 2008b, 23).

البته پاسکال، علاوه بر این دیدگاه معرفت‌شناختی، دلایلی روان‌شناختی نیز در بی‌ثمر بودن روش برهانی و استدلال فلسفی ارائه می‌کند (Pascal, 2008b, 543)؛ و تأکید می‌کند که سعی در معرفت برهانی خداوند، باعث غرور فیلسوفان است. انسان مستحق

معرفت خداوند است اما کژی طبیعت انسان، مانع این ادراک می‌شود و براهین نیز باعث می‌شوند که این خرابی طبیعت، بر انسان مکشوف نشود (Pascal, 2008b, 556).

۲-۱-۱. ایمان‌گروی

با پذیرش ناکارآمدی و محدودیت‌های عقل استدلالی در توجیه باورهای دینی، باید به منبع دیگری برای دریافت و توجیه این باورها روی آورد. این منبع نزد افرادی چون پاسکال، کیرکگارد، جیمز و ویتگنشتاین، «ایمان» است. البته واضح است که ایمان‌گروی این چهار تن، کاملاً شبیه به هم نیست و می‌توان تفاوت‌های بارزی را در ایمان‌گروی پاسکال و دیگر ایمان‌گرایان، مخصوصاً کیرکگارد - به عنوان نقطه اوج ایمان‌گروی و تجسم کامل آن - مشاهده کرد. برای بررسی ارتباط ایمان با باورهای دینی، ابتدا لازم است مفهوم «ایمان» واکاوی شود؛ و سپس ارتباط آن با «دل» و توجیه باورها مورد مطالعه قرار گیرد.

۲-۱-۱-۱. چستی ایمان

بنیادی‌ترین پرسشی که در مقوله ایمان مطرح می‌شود، پرسش از ماهیت ایمان است. زمانی که پاسکال می‌گوید: «خدا را با ایمان می‌شناسیم»، منظور او از ایمان چیست؟ ایمان، بر اساس معروف‌ترین تعریف آن، اطمینان و دل‌گرمی به موضوعات مطلوب و اعتقاد و اطمینان به جهان غیب و نادیده‌هاست (الیاده، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۱۱).

در این تعریف، از ایمان به نوعی اعتقاد تعبیر شده؛ اما آیا صرف اعتقاد به جهان غیب، همان ایمان به آن است؟ باید در نظر داشت که تفاوت عمیقی میان ایمان^{۱۷} و اعتقاد^{۱۸} وجود دارد؛ اعتقاد، باور صرف به یک گزاره است، در حالی که ایمان، علاوه بر باور، شامل نوعی خشوع و احساس دل‌بستگی و نوعی ارتباط عاطفی و درونی نسبت به مضمون آن گزاره نیز است. بنابراین همه کسانی که به گزاره «خدا وجود دارد» معتقدند، لزوماً به آن ایمان ندارند؛ اما اگر کسی به خدا ایمان داشته باشد، به گزاره «خدا وجود دارد» نیز اعتقاد دارد. به بیان دیگر، نسبت ایمان و اعتقاد، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر اعتقادی ایمان نیست، اما هر ایمانی اعتقاد است.

علاوه بر وجه عاطفی، در ایمان نوعی داوری اخلاقی نیز وجود دارد. ما به گزاره‌ای ایمان می‌آوریم که در متعلق یا گوینده آن، نوعی زیبایی، نیکی و خیر بیابیم و به آن توکل و اعتماد کنیم؛ هر چند چندان موافق عقل نباشد. در باورهای ایمانی، موافق عقل بودن یا

نبودن فحوای باور یا گزاره متعلق آن چندان اهمیتی ندارد و آنچه مهم است، توکل و خشوع و احساس محبت نسبت به متعلق یا گوینده گزاره است. به همین دلیل است که نمی‌توان «شک» را در مقابل ایمان قرار داد. شک در مقابل یقین است؛ اما ایمان اعم از یقین است. آنگاه که باوری به صورت عقلانی برای ما موجه نشده باشد و درباره آن شک داشته باشیم، اما نسبت به متعلق آن دل‌بسته و خاشع باشیم، مؤمن خواهیم بود. شک، همان فراز و نشیب ایمان است؛ اما یقین مرتبه نهایی و اوج ایمان است.

۲-۱-۲. ایمان‌گروی پاسکال؛ ایمان‌گروی عقلانی

چنان‌که بیان شد، مدعای اصلی ایمان‌گروی، ناتوانی عقل استدلالی در توجیه باورهای دینی؛ و معرفی «ایمان» به عنوان یگانه منبع دریافت و توجیه این‌گونه باورهاست. اما با این‌که پاسکال به عنوان یکی از بنیان‌گذاران و اعضای اصلی این مکتب شناخته می‌شود، به طور کلی از براهین عقلی چشم‌پوشد و برای آن‌ها ارزش معرفتی قائل است؛ اما بیان می‌کند که حتی اگر بتوان وجود خداوند را از مقدماتی قابل قبول و به نحوی معتبر استخراج کرد، این کار صرفاً اهمیتی آکادمیک دارد و در ارتباط انسان با خدا و تجربه خداوند، نقش مهمی ایفا نمی‌کند؛ زیرا اشخاص عمیقاً دین‌دار، معمولاً ادعا می‌کنند که در زندگی خویش، رابطه پویایی با خداوند داشته‌اند و اقامه برهان عقلانی را در این زمینه نامربوط می‌دانند.

البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که پاسکال، برای بعضی از افراد (و نه همه انسان‌ها)، عقل را در تقابل با ایمان می‌بیند و معتقد است شاید افرادی ناچار شوند از عقل فاصله بگیرند تا بتوانند ایمان بیاورند (Pascal, 2001e, 83). اما این مطلب، با این‌که امر که پاسکال براهین عقلی را در حد بررسی‌های آکادمیک ارزشمند می‌داند، تناقضی ندارد و هر کدام می‌تواند در جای خود، امری مقبول و معتبر دانسته شود.

پس آنچه در توضیح ایمان‌گروی پاسکال می‌توان گفت این است که هر چند از نظر او، «ایمان» تنها منبع دریافت و توجیه باورهای دینی است، اما براهین عقلانی نیز می‌توانند تا حدودی مؤید و تنظیم‌کننده این باورها باشند. شرطیه پاسکال^{۱۹} نیز نوعی بیان از همین امر است. خلاصه تقریر این برهان چنین است: یا خدایی هست یا نیست. اگر خدایی باشد، مؤمنین سود برده‌اند و دیگران زیان کرده‌اند؛ و اگر خدایی نباشد، کافران سودی نکرده‌اند و مؤمنین نیز زیانی ندیده‌اند.

این شرطیه را می‌توان به صورت جدول زیر بیان کرد:

	وجود خدا	عدم وجود خدا
اعتقاد	سود بی‌نهایت	بی‌ضرر یا ضرر محدود یا سود محدود
بی‌اعتقادی	ضرر بی‌نهایت	سود محدود

با مطرح کردن مسئله شرط‌بندی، پاسکال دورنمایی را از مکتب عمل‌گرایی^{۲۰} نشان داده است. به تعبیر دیگر، این شرطیه بیشتر امری سود محور است تا صدق محور (خسروی فارسانی و اکبری، ۱۳۸۴، ص ۱۳۴). به همین جهت، ویلیام جیمز نظریه پاسکال را قابل دفاع می‌داند؛ اما تقریر دیگری از آن ارائه داده است که به آن، «روایت اراده‌گرایانه شرطیه پاسکال» می‌گویند؛ زیرا جیمز در آن شرطیه، قائل به مداخلت اراده است (James, 1956, pp.22-23). اما پاسکال می‌گوید:

«شما باید شرط‌بندی کنید، مسئله به اراده شما نیست؛ شما قبلاً در این حوزه وارد شده‌اید.» (Pascal, 2001b, 23)

بنابراین هر چند برخی به این شرطیه ماهیت برهانی داده‌اند، اما این شرطیه بیشتر ماهیت استدلالی عمل‌گرایانه، احتیاط‌اندیشانه و ایمان‌گروانه دارد (خسروی فارسانی و اکبری، ۱۳۸۴، ص ۱۳۴) که توصیف آن، به کمک حساب احتمالات (به عنوان امری غیر قطعی) امکان پذیر است. لذا نه تنها شرطیه پاسکال به عنوان امری عقلانی با ایمان‌گروی او در تناقض نیست، بلکه مؤید نوعی رویکرد ایمان‌گروانه نزد پاسکال نیز است که در کلیت خود، از امری عقلانی بهره می‌گیرد. بدین ترتیب، می‌توان در شرطیه پاسکال نیز نوعی ایمان‌گروی عاقلانه را بازیافت؛ چرا که ایمان‌گروی، خود باور به خداوند نیست که فقط از راه ایمان موجه شود؛ ایمان‌گروی سلوکی معرفت‌شناختی و مسیری در حیات انسان است که می‌تواند به کمک ابزارهای غیرایمانی مورد کندوکاو قرار گیرد.

از سوی دیگر می‌توان گفت که در دیدگاه پاسکال، حساب «انتخاب ایمان‌گروی» (به عنوان گزینه‌ای که عقل می‌تواند در انتخاب آن دخیل باشد) از «زیست ایمانی» (به عنوان نتیجه این انتخاب) جداست؛ یعنی زمانی که شخص می‌خواهد ایمان‌گروی را به عنوان یک سلوک معرفت‌شناختی برای حیات خود برگزیند، می‌تواند آن را به میزان

عقل بسنجد و به مدد خود عقل، به ناکارآمدی عقل در توجیه باورهای دینی پی برد. اما زمانی که در وادی ایمان پای نهاد، براهین عقلانی را به یک سو می‌نهد و تنها ایمان را منبع معرفت‌شناختی خود خواهد دانست. به دیگر سخن، در تفکر پاسکال، اگر ایمان گروهی موضوع گزاره باشد، پس زدن عقل در توجیه باور به آن گزاره لازم نیست، اما برای توجیه باور به گزاره‌های دینی، ایمان تنها توجیه‌کننده است.

بنابراین این‌که پاسکال براهین عقلی را نیز ارزشمند و قابل اعتنا معرفی می‌کند و مواردی مانند شرطیه خود را از دریچه عقل می‌نگرد، با ایمان‌گروی او در تعارض نیست؛ بلکه روشی است که او برای رسیدن به یک ایمان‌گروی ناب برگزیده است؛ انتخاب ایمان‌گروی به مدد دلایل عقلانی، نه توجیه ایمان یا گزاره‌های دینی به کمک عقل.

البته این نوع ایمان‌گروی در میان دیگر ایمان‌گرایان چندان پذیرفته نیست؛ مخصوصاً نزد افرادی چون کیرکگارد که به جنگی تمام عیار با عقل مشغول‌اند، عقل جایگاهی در قبول ایمان‌گروی یا توجیه باورهای دینی ندارد. درگیری کیرکگارد با عقل به حدی است که آنچه را عقل به صراحت غیرمنطقی و فاقد اعتبار می‌داند (مانند تثلیث)، او به آن ایمان می‌آورد. او، تمام باورهای دینی خود را با ایمان مواجه می‌داند و تمام تعارضات عقلی و اخلاقی را به جان می‌خرد. بنابراین همان‌طور که از ایمان‌گروی پاسکال به ایمان‌گروی عقلانی تعبیر کردیم، می‌توان ایمان‌گروی کیرکگارد را ایمان‌گروی ضد عقل نامید. اما با این‌که مقصد پاسکال همان مقصد کیرکگارد است، می‌کوشد تا بر خلاف کیرکگارد، ایمان‌گروی خویش را در باورهای دینی، عقلاً مواجه گرداند. (باید توجه داشت که کیرکگارد، حدود دویست سال پس از پاسکال می‌زیسته است.)

۲-۱-۳. مسکنت؛ راهی به معرفت ایمانی

پس از ردّ روش برهانی برای توجیه باورهای دینی؛ و روشن شدن مقصود ما از ایمان و ایمان‌گروی، به این مطلب می‌پردازیم که پاسکال با توجه به مسکنت انسان، راه را برای ورود به وادی ایمان هموار می‌کند و این ناتوانی و فساد طبیعت انسان را دست‌مایه معرفت ایمانی قرار می‌دهد تا با توسل به این منبع، باور به خداوند را مواجه سازد. خلاصه بیان پاسکال چنین است که ما، برای حصول معرفت خداوند باید متوجه کوچکی و حقارت خویش باشیم. آنگاه برای رهایی از آن، نیاز به منجی (در دیدگاه پاسکال: عیسی مسیح) را

در درون خود می‌یابیم که فقط ایمان به او می‌تواند ما را از این وضع رهایی بخشد، نه استدلال و برهان‌های فلسفی. آنگاه با ایمان به او (مسیح)، به معرفت خداوند نائل می‌شویم و گرنه، در ورطه معرفت خدایی می‌افتیم که صرفاً ناظمی خشک و بی‌روح و فاعل حقایق هندسی است. اما «خداوند، فقط فاعل حقایق هندسی و نظم موجودات نیست. این تصور از خدا شرک‌آمیز و متعلق به اپیکوریان است» (Pascal, 2008b, 581).

پاسکال می‌داند که انسان، به کم‌تر از بی‌نهایت راضی نمی‌شود؛ طبیعت انسان خواستار معرفت نامحدود است، لیکن به دلیل عقل محدود، خطای حواس، حبّ ذات و ... هرگز به آن دست نمی‌یابد (Pascal, 2008b, 72). اما او انسان را این گونه رها نمی‌کند. هر چند انسان نگون‌بخت است، همواره می‌تواند به سعادت خود امیدوار باشد؛ زیرا شقاوت ابدی، مخصوص انسان بدون خداست (Pascal, 2008b, 60). اگر انسان تیره روزی خود را دریافت، به نجات امیدوار می‌گردد؛ زیرا به این شقاوت علم یافته و درمی‌یابد که عظمتی در درون اوست که می‌تواند وی را از این وضع و حال رهایی بخشد (Pascal, 2001c, 14).

«انسان بی‌چاره است، اما با عظمت؛ زیرا به این بی‌چارگی خویش عالم است.»

(Pascal, 2008b, 416)

«و پس از آگاهی به این شقاوت است که ایمان به او روی می‌آورد؛ زیرا خلاً نامتناهی انسان فقط ممکن است با بی‌نهایت حقیقی، یعنی خدا، پُر شود.»

(Pascal, 2008b, 425)

لذا پاسکال یگانه توجیه باور به خدا را که برای تمامی انسان‌ها مفید و مؤثر است، در ایمان به خداوند جست‌وجو می‌کند. پاسکال ایمان را هدیه‌ای از جانب خداوند می‌داند، نه نتیجه یک فرآیند عقلانی (Moriarty, 2003, p.144). بر مبنای معرفت‌شناسی پاسکال، باورهای دینی که متکی به ایمان هستند، باورهایی حقیقی و صادق‌اند که بدون آن‌ها، انسان سعادت‌مند نیست. او، خود یک مسیحی کامل و تمام‌عیار بود؛ چنان‌که مورتیمر، یکی از شارحان آثار پاسکال، درباره تصور خود از او می‌گوید:

«هر زمان که می‌خواهم پاسکال را تصور کنم، او را به حال نیایش و بر روی

زانوهایش در ذهن می‌آورم.» (Mortimer, 1959, p.224)

البته در نظر او، شناخت خداوند و یافتن راه سعادت تنها به وساطت معرفت عیسی مسیح میسر است (Pascal, 2008b, 527).

توجه به این نکته نیز مهم است که از دیدگاه پاسکال، سعادت و شقاوت به شدت جنبه معرفتی دارد. او، کمتر از پاداش‌ها و عذاب‌های عرفی سخن گفته است. اگر او از شقاوت می‌گوید، به جهت عدم علم به مبدأ و مرجع انسان است؛ و اگر از سعادت سخن گفته، به دلیل علم، تفکر و ایمان است (Pascal, 2008b, 348).

۲-۲-۲. دل؛ توجیه‌کننده باورهای دینی

حال می‌توان به مسئله اصلی این بخش، یعنی نقش دل در توجیه باورهای دینی بازگشت. با توجه به مجموعه توضیحات فوق، می‌توان نقش دل را در توجیه باورهای دینی، دریافت و بسط ایمانی دانست که خود، منشاء و مامن باورهای دینی است. پس از ورود به حیطه مسکنت و رفتن به سوی ایمان‌گروی، سؤال این است که کدام نیروی درونی انسان است که قابلیت اخذ و بسط ایمان را داراست؟ در نگاه نخست، ایمان حالتی است که بر انسان عارض می‌شود. پس باید با بعدی از ابعاد وجودی او مرتبط باشد. پاسکال، آن بعدی را که اصل انسان به ایمان است، همان «دل» می‌داند؛ اما «دل» در مرتبه‌ای برتر از «آلت معرفت مبادی هندسی». او دل را در مراتب متفاوت معنایی به کار می‌برد و در مواجهه با ایمان، مرتبه متعالی دل را شایسته این ارتباط معرفی می‌کند (Pascal, 2001d, 8). به دیگر سخن، تبلور ایمان در وجود آدمی، در مقام عالی دل متجلی می‌شود؛ پس «دل» که تبلور یافته ایمان است، توجیه‌کننده باورهای دینی است. این امر، با تأمل در این عبارات پاسکال روشن می‌شود:

«دل است که خداوند را ادراک می‌کند نه عقل ... دل دلایلی دارد که عقل نمی‌تواند آن‌ها را بفهمد ... و ما، با ایمان وجود او را می‌شناسیم؛ و با جلال و جبروتش، به ذات و سرشت او آگاهی می‌یابیم.» (Pascal, 2008b, 278)

۳. پارادوکس اراده و پاسخ به آن

از آنجا که یکی از شاخصه‌های ایمان‌گروی، ارادی دانستن باورهاست، باید دیدگاه پاسکال را (به عنوان یک ایمان‌گرا) درباره ارادی دانستن باورها نیز جست‌وجو کنیم. او در این زمینه نیز نوآوری‌هایی دارد و صرفاً ناقل سخنان پیشینیان نبوده است. به ویژه این‌که او، اراده را نیز با مفهوم دل پیوند می‌زند.

در آثار پاسکال، دل فقط به عنوان ابزار معرفت به کار نرفته است. گاهی او دل را هم‌ارز با اراده به کار می‌گیرد؛ به این معنی که دل، شوقی را برمی‌انگیزد تا بدین صورت، توجه قوای ادراکی را به متعلق آن شوق معطوف دارد.

«اراده‌ای که از یک بعد و نه از ابعاد دیگر لذت می‌برد، ذهن را از ملاحظه ابعادی که مایل به دیدن آن‌ها نیست برمی‌گرداند. پس ذهن به پیروی از اراده (دل)، در آنچه او می‌خواهد، تعمق می‌کند.» (Pascal, 2008b, 9)

بنابراین در این جا گونه‌ای دیگر از توجهات دل بروز می‌کند. این‌که چرا عقل به موضوعات خاصی توجه می‌کند و چرا آن موضوعات را از جنبه‌ای خاص و به گونه‌ای خاص می‌نگرد، از ره‌گذر دل است. (دل با آن گستردگی که مورد نظر پاسکال است.) چنین اراده‌ای می‌تواند مرکز ثقل توجهات ما را به آن‌جا که می‌خواهد منتقل کند و شاکله معرفت انسان را بر اساس خواسته خود صورت دهد.

اما اگر از منظر پاسکال به مفهوم اراده، که شأنی از شئون دل است، دقیق‌تر نظر کنیم، نوعی پارادوکس را در آن کشف خواهیم کرد؛ یعنی اراده‌ای که پاسکال از آن سخن می‌گوید، به گونه‌ای بی‌ارادگی خواهد انجامید. این‌که سمت و سوی قوای ادراکی ما از خواست دل نشأت می‌گیرد، بدان معناست که دست اراده در پذیرش باورهای ما چندان باز نیست و آنچه را که خود می‌خواهد، با کم‌ترین توجه به ابعاد دیگر مسئله، باور خواهد کرد. بنابراین پاسکال، با وجود این‌که عمده دلیل باور به یک گزاره را اراده می‌داند، تلویحاً باور را امری غیرارادی برمی‌شمارد. شاید بهتر باشد برای سهولت فهم منظور او، مفهوم اختیار را به کار گیریم. از دیدگاه پاسکال، باور به یک گزاره امری اختیاری است؛ یعنی آن باور، مطلوب و منظور دل ماست. اما باور کردن آن گزاره، امری غیرارادی است و پس از آن‌که دل آن را اختیار کرد، ما به طور غیر ارادی آن را باور می‌کنیم و چاره‌ای جز باور نخواهیم داشت.

پاسکال، حتی در قلمرو ایمان نیز نقش اراده را اساسی می‌داند؛ اما نه بدان معنا که اراده موجد ایمان باشد، بلکه به این معنا که اراده می‌تواند با ایجاد تمهیداتی، زمینه را برای بروز ایمان آماده سازد (Pascal, 2008b, 240).

اراده ترک لذت، همان بعدی است که دل خواهان آن است تا با معطوف کردن قوای درونی به آن، به پرستش خداوند و فهم نشانه‌های او نائل آید (Pascal, 2008b, 236).

پاسکال بیان می‌کند که اگر چه ایمان دست‌دانی است و نه آموختنی، برای آمدنش باید آن را اراده کرد؛ یعنی خود اراده توجیه‌کننده ایمان نیست؛ زیرا ایمان امری اختیاری اما غیر ارادی است.

۴. نقش دل در تجارب دینی

چنان‌که بیان شد، پاسکال در نوشته‌های خود از ادراک و احساس خداوند سخن گفته است و تصریح می‌کند که این ادراک، توسط دل صورت می‌گیرد. بنابراین می‌توان نوعی تجربه دینی را در آثار پاسکال مشاهده کرد. تجربه، در وهله نخست نوعی رخداد است؛ رخدادی که به بیان جرج ماوردس،^{۲۱} مستلزم آن است که:

الف) هویتی که بر حسب ادعا مورد تجربه واقع شده است، از نظر وجودی، به شکلی از خود تجربه مستقل باشد.

ب) این رخداد، بر تجربه‌کننده تأثیر بگذارد.

ج) تجربه‌کننده، حکمی مناسب درباره متعلق تجربه داشته باشد (ماوردس، ۱۳۸۳، ص ۷۵).

با تأمل در جملات پاسکال درمی‌یابیم که آنچه او ادراک خداوند می‌نامد، رخدادی است که استلزامات ماوردس بر آن قابل انطباق‌اند. البته در این جا باید به مفهوم «رخداد» نیز توجه ویژه‌ای داشت. به عنوان مثال، ادراک ما از فضای سه بعدی نیز ممکن است این استلزامات را داشته باشد، اما به سختی می‌توان این ادراک را یک رخداد نامید. اما آنچه را پاسکال «ادراک خدا» یا به طور دقیق‌تر، «ادراک عاشقانه خداوند» خوانده است، می‌توان رخدادی با استلزامات فوق تلقی کرد. نوعی تجربه که دل، ابزار دریافت معرفتی است که در آن حاصل می‌شود. به تعبیر دیگر، این ادراک «تأثیر خداوند در نفس» است که به مرتبه عشق متعلق است.

ادراک خداوند، در حقیقت انکشاف خدایی است که تا پیش از آن، بر انسان پنهان است. هر مذهبی که حضور نهانی خداوند را اظهار نکند، با همه تجربیات دینی انسان در تناقض است. خداوند خواسته است که خودش را مخفی کند و هر دینی که چنین نگوید، شایسته عقیده‌ورزی نیست؛ تجربه خداوند، انکشاف این امر نهانی است (Westel, 2003, p.164).

نوع تجربه دینی در دیدگاه پاسکال، به زمان و مکان خاصی وابسته نیست. او عقیده دارد:

«فول فیلسوفان عبث است که می‌گویند به درون خویش بازگردید؛ و نیز بعضی می‌گویند از خویشتن بیرون شوید و سعادت را در شادی بیابید. این هم غلط است. خیر و نیکی، نه در خارج است و نه در درون. خیر و نیکی در خداوند است که هم در درون است و هم در بیرون.» (Pascal, 2008b, 464)

«خدایی که روح مهربانش در همه چیز هست.» (Pascal, 2001d, 1)

همچنین پاسکال وظایف انسان دین‌دار را موجه به همین تجربه و انکشاف می‌داند. «زمانی که برای این فهم عظیم (دل) روشن‌گری رخ می‌دهد، وظایف انسانی خوب فهمیده می‌شوند.» (Pascal, 2001f, 5)

بنابراین از طریق تجربه‌های دینی نیز می‌توان دل را توجیه‌کننده باورهای دینی دانست. اما واضح است که این تجربه‌ها، هر باور دینی را توجیه نمی‌کنند. توجیه برخی باورهای دینی بر اساس اعتقاد به متون دینی و گواهی بزرگان دین صورت می‌گیرد که خود این موارد نیز مبتنی بر توجیهات دیگر است.

۵. دلایل به کارگیری مفهوم «دل» در اندیشه پاسکال

چنان‌که بیان شد، «دل» در معرفت‌شناسی پاسکال، نوعی منبع مشهود و دریافت بی‌واسطه حقایق و مبادی علوم است. اما در این‌جا مسئله‌ای مطرح است و آن این‌که چرا پاسکال برای بیان منظور خود، از اصطلاحات پیشینیان استفاده نکرده است؟ در آثار افلاطون، دکارت و دیگر فلاسفه‌ای که به نوعی به ادراک بی‌واسطه حقایق و شهودات باطنی معتقد بوده‌اند، اصطلاحاتی مانند «چشم نفس» یا «عقل شهودی»، به عنوان منبع دریافت حقایق وجود دارد. اما پاسکال به جای استفاده از آن‌ها، «دل» را به کار گرفته؛ و قطعاً به کارگیری این اصطلاح از جانب او، آگاهانه و با در نظر گرفتن وجوه تمایز آن با اصطلاحات پیشینیان، صورت گرفته است. به دیگر سخن، پاسکال با نوعی آسیب‌شناسی اصطلاحات گذشته، «دل» را اصطلاحی رساتر و جامع‌تر یافته است.

با توجه به موارد مطرح شده درباره نقش دل در معرفت‌شناسی پاسکال و به خصوص جایگاه آن در ایمان‌گروی او، می‌توان دلایل استفاده او از اصطلاح «دل» را به صورت زیر شناسایی کرد.

۱-۵. چند بعدی بودن مفهوم «دل»

اصطلاحات قبلی، فقط به عنوان منبعی برای شناخت محسوب می‌شوند. اگر افلاطون از «چشم نفس» سخن می‌گوید، منبعی را در وجود انسان معرفی می‌کند که می‌تواند حقایق را بلا واسطه شهود کند، ولی بعد دیگری را برای این قدرت درونی انسان متصور نیست. اما «دل» در نظام معرفت‌شناختی پاسکال، اصطلاحی چندبعدی است. علاوه بر منبع شناخت، دل درگیر ایمان نیز هست؛ اراده هم هست؛ و مرکز ثقل احساسات و عواطف، مخصوصاً احساس خشوع و خضوع در مقابل پروردگار است. به بیان صریح‌تر - و چنان‌که پیش از این بیان شد - ایمان، تبلور دل در مقام معرفت‌دینی؛ و اراده، شأنی از شئون دل است؛ هر چند دل مبادی علوم را می‌شناسد و آن‌ها را در اختیار عقل قرار می‌دهد تا انواع قضایا را بسازد؛ و نیز با دل است که خداوند را می‌شناسیم و به او ایمان می‌آوریم. قوه محرکه و شوق رسیدن به این حقایق و عطف توجه تمام قوای وجودی به خداوند، در اختیار دل است. این، چیزی است که اصطلاحاتی چون «چشم نفس» فاقد آن هستند و منظور پاسکال را در این باره برآورده نمی‌کنند.

۲-۵. عدم ورود «دل» در باورهای تجربی

با توجه به آنچه در بخش ۱-۱ گذشت، باورهای تجربی از حس دریافت می‌شوند و توسط عقل استدلالی توسعه می‌یابند. دل در این گونه باورها دخالت ندارد؛ و پاسکال دقت بسیاری دارد که حوزه باورهای متفاوت و علوم منتج از آن‌ها، به مرزهای دیگری تعدی نکنند و با یکدیگر خلط نشوند.

زمانی که پاسکال از پدیده‌های فیزیکی سخن می‌گوید، یک تجربه‌گرای محض است و روش استقرایی درباره این گونه پدیده‌ها، تنها روش موثق محسوب می‌شود. در حالی که اصطلاحات مشابه، وارد حیطه اشیا محسوس و پدیده‌های فیزیکی نیز می‌شوند و اصلاً محدودیتی در ادراک حقایق برای آن‌ها نیست و مرزبندی علوم در هم شکسته می‌شود. به عنوان مثال، می‌توان یک سیب را با «چشم نفس» نگریست و ملکوت آن را دید و دریافت و «مثال» آن سیب را درک کرد. حتی می‌توان تمام خواص فیزیکی آن و آثار و تبعات مادی آن را با چشم نفس و در یک ادراک کرد؛ بدون آن‌که نیاز به آزمایش فیزیکی باشد. همچنین است عقل شهودی که مدعی ادراک محسوسات نیز است؛ و به خصوص، ادراکات حس باطن (مانند گرسنگی) را به آن نسبت می‌دهند.

۳-۵. شناخت خداوند

در آثار بزرگانی چون افلاطون و دکارت، چشم نفس و عقل شهودی، حقایق و امور معقول را ادراک می‌کنند، اما مستقیماً به شناخت خداوند نائل نمی‌شوند؛ بلکه از طریق دریافت این حقایق و در سلسله‌ای از استنتاجات، که به کمک عقل صورت می‌گیرد، شناخت خداوند صورت می‌پذیرد. در حالی که در نظر پاسکال، دل مستقیماً و بدون کمک گرفتن از عقل استدلالی، خداوند را ادراک می‌کند و این ادراک و شناخت خداوند، عین ایمان به اوست. یعنی بر خلاف نظرات دیگر که شناخت خداوند در یک فرآیند عقلانی صورت می‌پذیرد و آنگاه در فرآیندی زمانی، ایمان به او شکل می‌گیرد، پاسکال شناخت خداوند را تماماً به عهده دل می‌بیند که پس از این ادراک، ایمان به خداوند آن‌ا در حین شناخت رخ می‌دهد؛ چرا که ایمان چیزی جز همان شناخت نیست و بین آن‌ها، فقط تقدم و تأخر تحلیلی وجود دارد نه زمانی و یا حتی علی.

۴-۵. تشکیکی بودن مفهوم «دل»

نزد پاسکال، دل مفهومی است که می‌توان آن را دارای مراتب متفاوت دانست. این امر که می‌توان از آن به مشکک بودن مفهوم دل تعبیر کرد، مبین این مطلب است که چرا پاسکال در توجیه باورهایی که به ظاهر ارتباطی با هم ندارند، از مفهوم دل استفاده کرده است. چنان‌که بیان شد، او هم در توجیه باورهای ریاضی و هم باورهای دینی، از «دل» استفاده می‌کند؛ اما چنین نیست که در دیدگاه پاسکال، «دل» در حوزه ریاضی و «دل» در حوزه باورهای دینی، دو امر متفاوت و بیگانه از هم باشند که تنها اشتراک لفظی دارند؛ بلکه بر عکس، آنچه از نوشته‌های پاسکال برمی‌آید این است که «دل» در هر دو حوزه، امری واحد و از یک سنخ است. تنها چیزی که مفهوم «دل» را در این دو حوزه متفاوت می‌سازد، مراتب متفاوت دل در این حوزه‌هاست. در دریافت و توجیه باورهای ریاضی، دل در مرتبه‌ای پایین‌تر از حوزه باورهای دینی به کار گرفته می‌شود و شأنیّت متفاوتی از آن دارد. اما در دریافت و توجیه باورهای دینی، دل در اعلا مرتبه خود وارد عمل می‌شود و ضمن حفظ پیوند و یگانگی خود با مراتب پایین‌تر، در حوزه باورهای دینی، نقش متفاوتی ارائه می‌دهد.

نتیجه‌گیری

با توجه به مجموعه مطالب بیان شده، می‌توان به عنوان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نهایی، پرسش‌های مطرح شده در مقدمه مقاله را به این صورت پاسخ گفت:

- (۱) باورهای پایه از نظر پاسکال، باورهای تجربی، ریاضی و دینی هستند.
- (۲) در توجیه باورهای تجربی، دل نقشی ندارد. این باورها، از روی تجربه و استقرا موجه می‌شوند و توسعه می‌یابند. اما در باورهای ریاضی، دل دریافت‌کننده و مُدرک مفاهیم بنیادی است؛ مفاهیمی که عقل استدلالی قادر به دریافت آنها نیست. اما پس از آن که دل، مفاهیم بنیادی و حقایق اصلی را دریافت، عقل استدلالی از این مفاهیم و حقایق ادراک شده، قضایای ریاضی را می‌سازد و مسائل جدیدی را مطرح می‌کند. در باورهای دینی، نقش دل اساسی‌تر و جامع‌تر است. در این وادی، دل هم مسکنت و کوچکی انسان را درک می‌کند و هم از این طریق و به کمک منجی، به شناخت و ادراک خداوند، که همانا ایمان به اوست، نائل می‌شود. به نظر پاسکال، هیچ راهی جز این، نمی‌تواند انسان را به وادی ایمان و ادراک خداوند سوق دهد.
- (۳) دل واسطه‌ای میان ایمان و انسان است؛ و به عبارت دیگر، دل بعدی از ابعاد انسان است که توانایی اخذ و بسط ایمان را دارد و به این طریق، باورهای دینی را موجه می‌کند. دل تبلور ایمان در وجود آدمی است. به این ترتیب، ایمان‌گروی پاسکال بر نقش اساسی دل مبتنی است اما این ایمان‌گروی، به روش عقلی تفسیر و توجیه می‌شود.
- (۴) علاوه بر این نقش معرفت‌شناختی، دل نوعی مشوق و اراده‌کننده برای پای نهادن در وادی ایمان است؛ و این، نقش مهمی است که مفاهیم مشابه با «دل» فاقد آن هستند. دل، هم خدا را می‌شناسد و هم قوای انسان را به او معطوف می‌سازد تا به این طریق، سعادت خویش را باز یابد.
- (۵) پاسکال، به دلایلی چند، از مفهوم «دل» به جای مفاهیم مشابه دیگر استفاده می‌کند که از جمله آن دلایل، می‌توان به چند بعدی بودن مفهوم دل، عدم ورود دل به باورهای تجربی و شناخت خداوند را نام برد.

یادداشت‌ها

1. Justified
 2. True
 3. Foundationalism
 4. Base
 5. Non-base
۶. Blaise Pascal (۱۶۲۳-۱۶۶۲): ریاضی‌دان، فیزیک‌دان و الهی‌دان برجسته قرن هفدهم فرانسه.

7. Heart
8. Faith
9. Religious belief
10. Fideism
11. Intellect
12. Eye of the soul

۱۳. شماره‌های مطرح شده در آثار پاسکال، مربوط به پاراگراف‌های استاندارد آن‌هاست.

۱۴. علم هندسه در نزد پاسکال، حساب و مکانیک را نیز شامل می‌شود.

15. Reason
16. Pierre de Fermat (1601-65)
17. Faith
18. Belief
19. Pascal's wager
20. Pragmatism
21. G.Mavrodes

کتابنامه

الیاده، میرچا (۱۳۷۵)، دین پژوهی، ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱.

خسروی فارسانی، عباس؛ اکبری، رضا (۱۳۸۴)، «تحلیل و نقد شرطیه پاسکال با توجه به نظریهٔ تصمیم‌سازی»، نامه حکمت، ش ۶.

ماوردس، جرج (۱۳۸۳)، باور به خدا، ترجمه رضا صادقی، قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

Caillet, Emile (2003), "Blaise Pascal: The life and work of a Realist (Book Review)", *theology today*, Vol.17, No.1.

Celark, D. M (2003), "Pascal's philosophy of science", in *The Cambridge companion to Pascal*, N. Hammond (eds), Cambridg: Cambridg University Press.

James, William (1956), *The Will to Believe and Other Essays in Popular Philosophy and Human Immortality*, New York: Dover.

Khalifa, J. (2003), "Pascal's Theory of knowledge", in *The Cambridge companion to Pascal*, N. Hammond (eds), Cambridg: Cambridg University Press.

Moriarty, M. (2003), "Grace and Religious Belief in Pascal", in *The Cambridge companion to Pascal*, N. Hammond (eds), Cambridg: Cambridg University Press.

Mortimer, Ernest (1959), *Blaise Pascal: The life and work of a Realist*, New York: Harper and Brothers press.

Pascal, Blaise (2001a), "Preface to the treatise on the Vacuum", in *Thoughts, Letters and Minor Works*, Trans by O.W. Wright, Edited by C.W. Eliot, Vol. 48, Part 3, New York: Collier and Son Press (Harvard Classics).

Id. (2001b), "Of the Geometrical sprit", in *Thoughts, Letters and Minor Works*, Trans by O.W. Wright, Edited by C.W. Eliot, Vol.48, Part 3, New York: Collier and Son Press (Harvard Classics).

Id. (2001c), "Discourses on the condition of the Great", in *Thoughts, Letters and Minor Works*, Trans by O.W. Wright, Edited by C.W. Eliot, Vol.48, Part 3, New York: Collier and Son Press (Harvard Classics).

- Id. (2001d), "Prayer, to Ask of God the proper use of sickness", in *Thoughts, Letters and Minor Works*, Trans by O.W. Wright, Edited by C.W. Eliot, Vol.48, Part 3, New York: Collier and Son Press (Harvard Classics).
- Id. (2001e), "Letters", in *Thoughts, Letters and Minor Works*, Trans by O.W. Wright, Edited by C. W. Eliot, Vol.48, Part 3, New York: Collier and Son Press (Harvard Classics).
- Id. (2001f), "Conversation with M.de Saci on Epictetus and Montaigne", in *Thoughts, Letters and Minor Works*, Trans by O.W. Wright, Edited by C.W. Eliot, Vol.48, Part 3, New York: Collier and Son Press (Harvard Classics).
- Id. (2008a), "The Art of persuasion", in *Penses (Thoughts) and other Writings*, Trans by Honor Levi, New York: Oxford Press.
- Id. (2008b), "Penses (Thoughts)", in *Penses (Thoughts) and other Writings*, Trans by Honor Levi, New York: Oxford Press.
- Westel, D. (2003), "Pascal and holy write", in *The Cambridge companion to Pascal*, N. Hammond (eds), Cambridg: Cambridg University Press.